

ذکر تہ جعفر شہیدی

استاد و الشاہ - سرپرست لغت نامہ دہخدا

حذہفتہ در کسور اردن

-۵-

و نعود لنقول : لوان الباحث المنصف درس عوامل الفتوح الاسلامیة لوجد ان السبب الرئيسی شیء آخر لا يرجع الى ضعف الامبراطوريات المجاورة وغيرها عن الدفاع من جانب، او طبيعة المسلمين واطماعهم من جانب آخر، ولو وضع هذين العاملين وغيرهما من العوامل مكانهما الحقيقي واولاها تقديرها الصحيح، لبرزت الحقيقة الكبرى بكل وضوح وجلاء، وتلك الحقيقة هي الاسلام في حد ذاته، هي مافي الاسلام من قوة معنوية فعالة و طاقة روحية مسيطرة . انها طاقة الجذب والاستقطاب الهائلة التي يتضمنها الاسلام . هي التي حققت هذا التوفيق الباهر و الفتوحات المترامية الاطراف، او بعبارة اخرى هي الارتياح والحب الذي تلقت به الشعوب التائهة، الدعوة المحمدية . ففتحت قلوبها للسماء تحدث قلب الانسان الظالم الى الحقيقة ، المتعب على طريق الضلال .

وحسبنا ان نرى ما فعله القرآن في عمر رضى الله عنه :

باز در تأييد همین مطلب میگوئیم : اگر پژوهنده با انصاف عوامل فتوحات اسلامی را بررسی کند، خواهد دید که سبب اساسی آن چیز دیگری است که نمیتوان آنرا بضعف دولت های مجاور در دفاع و باطمع مسلمانان در کشور کشائی نسبت داد. هر گاه این دو عامل و دیگر عوامل، چنانکه باید مورد بررسی و سنجش قرار گیرد و ارزش هر يك در این فتوحات بزرگ معلوم شود، پرده از روی حقیقت مسلمی برداشته خواهد شد، و آن حقیقت اینست که اسلام در حد ذات خود دارای نیروی معنوی فعال و قدرت روحی بزرگ است و همین قدرت کشش و جاذبه عظیمی که در اسلام نهفته است این توفیق درخشان را تحقق داد و فتوحات وسیع و مختلف را بدنیال آورده است. بعبارت دیگر علت اصلی پیروزی، تمایل و محبتی است که ملل سرگردان بحکم آن، دعوت محمدی را پذیرفتند و در نتیجه دریچه دل های آنان بسوی آسمان گشوده گشت و موجب شد قلب انسان که از ضلالت خسته شده و تشنه حقیقت بود با خدای خویش سخن بگوید و برای اثبات این مطلب همین بس که ببینیم قرآن با عمر چه کرده است :

روی ابن سعد فی الطبقات: أن عمر رضی الله عنه خرج متقلدا سیفه فلقیه رجل من بنی زهرة . فقال این ترید یا عمر؟ قال ارید ان اقتل محمدا . قال وکیف تأمن من بنی هاشم و بنی زهرة ان قتلت محمدا؟ قال فقال عمر ما اراك الا قد صبوت و ترکت دینک الذی انت علیه . قال افلا ادلك علی العجب یا عمر؟ ان خمتک واختک قد صبوا و ترکا دینک الذی انت علیه . فمشی عمر ذامرا حتی اتاها و عندها خباب بن الارت . فلما سمع الخباب حس عمر تواری فی البیت . فدخل علیهما فقال ما هذه الهمیمة الی سمعتها عندکم؟ قال وکانوا یقرؤن سورة طه فجرى بینہ و بینهما حدیث انتهى الی ان توضأ عمر و اخذ الكتاب فقرأ فیہ « اننی انا الله لا اله الا أنا فأعبدنی و اقم الصلوة لذكری^۱ » فقال عمر دلونی علی محمد ! فذهب الی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلم . بالله ما فی هذه الآیات القصیرة من السرحتی خضع لها قلب رجل قد صمم بالفعل منذ فائق علی قتل مبلغها .

ان السبب یکمن فی صدق ایمان المسلمین و صحة اعتقادهم فی ان محمداً نبی للبشر كافة، و ان القرآن بشارة لبنی آدم جمیعاً، فادر کوا دورهم الدنیوی و الاخروی و

ابن سعد در طبقات روایت کند : روزی عمر شمشیر بدست بیرون آمد مردی از بنی زهره بدورسید و گفت :

عمر میخواهی چه کنی ؟! گفت : می خواهم محمد (ص) را بکشم ! . گفت اگر محمد (ص) را بکشی چگونه میتوانی از بنی زهره و بنی هاشم ایمن باشی ؟ عمر گفت : نبینم ترا جز آنکه نادان شده ای و دینی را که داشته ای رها کرده ای ! . گفت : میخواهی ترا از چیزی عجیب آگاه کنم؟ بدان که داماد و خواهر تو نیز اینچنین نادان شده اند! و دینی را که داشته اند رها کرده اند . عمر خشمگین بخانه خواهرش رفت . خباب بن الارت در آنخانه بود . هنگامیکه خباب صدای پای عمر را شنید پنهان شد . عمر نزد خواهرش آمد و گفت : این سروصدا که شنیده ام چیست ؟ هنگامیکه عمر آمد آنان مشغول خواندن سورة طه بودند . پس میان عمر و آن دوتن سخنانی رفت که سرانجام عمر وضو گرفت و کتاب را برداشت و این آیه را خواند :

« اننی انا الله لا اله الا أنا فأعبدنی و اقم الصلوة لذكری^(۱) » عمر گفت مرا بنزد محمد (ص) برید ! پس نزد محمد (ص) رفت و اسلام آورد . شمارا بخدا سوگند چه رازی در این آیات کوتاه نهفته است که دل مردی را که چند دقیقه پیش بر قتل آورنده آن آیات مصمم بود رام کرد ؟

علت واقعی، صدق ایمان مسلمانان و صحت عقیده آنان بود . زیرا ایمان داشتند که محمد (ص) پیغمبر همه افراد بشر و قرآن بشارت برای همه آدمیان است ، بدین رو وظیفه این جهانی و آن جهانی خویش را دریافتند و بدینکه سواران حق و سپاهیان پروردگار و

تعشقوا خیرة الله لهم، فازدهوا و فاخروا فی كونهم فرسان الحق و جنود الرحمان المتفانین فی تبلیغ هذه الرسالة السماویة، فباعوا الدنيا بالآخرة و فتحت لهم ابواب الجنة یدخلونها فرحین بما آتاهم الله مستبشرین بیعهم الذی بايعوا به شهداء فی مقعد صدق عندمليك مقتدر .

ولست أبالی حین أقتل مؤمنا علی أی جنب كان فی الله مصرعی

و هنا امام هذا الانقلاب الهائل فی حياة البشر، و التطور الشامل الذی تناول جمیع نواحی الحياة بالهدم و البناء، يظهر امامنا هذا السؤال العظیم ليقول: كيف استطاع محمد الامی الیتیم ان یمنح العالم هذا الشرف الخالد و الاستمرارية التجددية و یحدوها من معاقل جهالتها الی عالم النور و الحق و یهبها الیقین و الايمان و راحة العقل و سكينة القلب و اطمئنان الضمیر و التسليم المحمدية؟

ما هو الاسلام؟ ما هو سره الذی بعث هذه الحركة من غار حراى لیحتضن الارض جمیعاً فی كل اذان، فاذا اذن نصف الكرة للفجر اذن نصف الآخر فسی نفس اللحظة للمغرب، و علی خطوط الطول المتقابلة یرتفع الظهر مقابل العشاء باسم الله الاکبر و اذا العصر یمیز بین اللیل لباسا و النهار معاشا، فاذا الارض جمیعاً فسی وحدة اسم الله

شهیدان راه دعوت این دین آسمانی هستند سر برافراختند و بخود بالیدند و دنیا را باختر فروختند، درهای بهشت بروی ایشان گشوده شد و حالیکه از بشارت پروردگار که در مقابل این معامله با ایشان داده بود شاد و خوشحال بودند به بهشت درآمدند و در جایگاه شهیدان در سایه عنایت پروردگار ساکن گشتند.

هنگامیکه با ایمان کشته شوم باک ندارم که چگونه و در کجا در خاک و خون بنظمم. در اینجا و برای تشریح این انقلاب بزرگ که در زندگانی بشر پدید گشت و دگرگونی و نوسازی عظیم که در همه شئون زندگی مردم پیدا گردید. این پرسش مهم پیش می آید:

چگونه محمد یتیم ناخوانا توانست چنین شرف جاویدان و پیشرفت روزافزونی به عالمیان بخشد و آنانرا از زرقانی تاریک نادانی بجهان پهناور روشنائی راهنمایی کند و بدیشان یقین و ایمان و آسودگی فکر و آسایش عقل و آرامش درون و تسلیم برابر اراده پروردگار ارزانی دارد؟

اسلام چیست؟ چه سری در آن نهفته است که این جنبش را از کوه (حرا) پدید ساخت و همه زمین را فرا گرفت بدانسان که هر گاه نیمی از کره خاکی بانگ نماز بامدادی را برمی دارد در همان آن، نیم دیگر بانگ نماز شام را برمی دهد و به یکباره نام خدای بزرگ بر زبانها می آید و در هر نقطه از عالم، انسان برابر پروردگار بزرگ خود ایستاده و او را میخواند تا آنگاه که نماز پایان یابد. آری بار دیگر میپرسیم اسلام چیست؟ و چرا بشر همیشه و در همه حال میگوید «خدایی جز خدای یگانه نیست»؟ در پاسخ این پرسش با نهایت شرمساری از

الاکبر، و اذا الانسان جميعاً فى كل مكان فى الارض مع ربه كلما ناداه حتى اذا قضيت الصلاة انتشر فى الارض وابتغى من فضله . نعم نقول مرة اخرى ما هو الاسلام؟! الذى ظل ولن يزال ينادى البشر جميعاً لاله الا الله!

فنقول بكل بساطة خجلى مسن عظم الحقيقة المتعالية عن امكان الكلمات، الاسلام يقوم على مبادئ ثلاث فهو يدعو الناس الى التوحيد والاقرار بالرسالة والايمان بالبعث والنشور .

فاذا تأملنا مسألة البعث والنشور وما يتعلق بهما من المنه والثواب الموعود لمن سلك سبيل التوحيد، والعقاب والحرمان المتوقع به لمن حاد عن السبيل واشرك بالله العظيم، لادر كنا ان الايمان بهذا الاصل يتضمن حكمة بالغة عملية ايجابية بالنسبة للاصلين الاخيرين وان هذا الاصل ما هو الاضمانه وكفالة للايمان بالاصلين الاخيرين اى التوحيد والاقرار بالرسالة، بمعنى ان يكون هذا الاصل رقيباً قلبياً ومذكراً نفسانياً للذين لا تتمكن عقولهم من ان تعي حقيقة التوحيد والرسالة فيأتى هذا الاصل ليقظهم من الغفلة بالترغيب تارة وبالترهيب اخرى .

و اذا علمنا ان المقصود من الرسالة هو ارشاد الخلق الى معرفة الله عز وجل، والى انها رسالة الهية غايتها تنوير عقول الناس وتوجيههم الى سبيل التوحيد، و عصمتهم عن التردى فى هوة الشرك، بمعنى هداية الانسان الى المبدأ الاعلى والقوة الفعالة التى تسيطر على الكون، لادر كنا ان الايمان بالرسالة فى الحقيقة وسيلة لاغاية، ولتأكدنا ان حقيقة الاسلام و غايته هى الاصل الاول، هى التوحيد .

اينكه چنان حقیقتی بزرگ در قالب کلماتی چنین محدود نمی گنجد میگوئیم اسلام دینی است که بر سه پایه استوار است: اعتقاد به یگانگی خدا . اعتقاد به پیمبر . اعتقاد بروز رستاخیز . هر گاه مسأله روز رستاخیز را بررسی کنیم و پاداشی را که بمؤمنان و کفیری که به کافران وعده داده شده در نظر گیریم خواهیم دانست ، اصل سوم مسلمانى بحقیقت چیزی جز ضمانت اجرا گونه ای برای اعتقاد به دواصل نخستین یعنی توحید و نبوت نیست . این اصل همچون نگاهبانی قلبی و مراقبى نفسانی است تا آنانرا که عقل ایشان قادر به درک حقیقت توحید و رسالت نیست با بیم و امید براه راست بدارد . و چون دانستیم مقصود از رسالت ارشاد خلق شناسائی خدا و هدف آن روشن گردانیدن عقول مردم و گرا یاندن آنان به راه توحید ، و نگاهداری ایشان از فرو افتادن در ژرف نای شرك است و بعبارت دیگر رسالت هدایت مردم بسوی مبدأ اعلى و نیروی فعالی است که بر عالم وجود مسلط است در می یابیم که ایمان بر رسالت در حقیقت وسیله است نه غایت ، و خواهیم دانست که حقیقت و غایت اسلام اصلی نخستین یعنی توحید است .

يقول سبحانه عز من قائل «قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون» ۱۰

وجاء في المأثور ايضاً ما يقرب عن ذلك فقد روى مسلم في الصحيح والامام احمد في المسند عن جابر رضى الله عنه عن النبي (ص) انه قال: «من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة ومن مات يشرك بالله شيئاً دخل النار». وروى المؤرخون انه لما فتح الله على رسوله مكة وافت نساء قريش رسول الله (ص) يردن البيعة. فقال رسول الله (ص) لهن تبايعنني على الا تشركن بالله شيئاً. ثم يأتي القرآن ليد مغ القضية بالحكم النهائي مؤكداً هذه الحقيقة، قائلاً «ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء» فالاسلام اذن عبادة الله و انكار الشرك بمعنى ان الله سبحانه و تعالى منزه عن ان يشرك معه في الربوبية شياً آخر، فهو الرب رب السموات والارض و ما بينهما رب العالمين. اذا ما معنى الرب. وماهى الربوبية يقول الراغب: «الرب فى الاصل، التربة و هو انشاء الشىء حالاً فحالاً الى حد التمام و لا يقال الرب مطلقاً الا لله تعالى المتكفل بمصلحة الموجودات.» فلى ما يقوله هذا اللغوى، الربوبية هى خلق الاسباب والوسائل اللازمة للشىء حتى ينمو ويتكامل شيئاً فشيئاً حتى يبلغ الكمال الذى هو غايته. فرب

و پروردگار بزرگ فرماید: «بگو ای کتابیان! بیاید بسوی سخنی که نزد ما و شما یکسان است آنکه جز خدای را نپرستیم، و برای او انباز نگیریم و یکی از ما دیگری را پروردگارد خود نگیرد! پس اگر پشت کردند بگو گواها باشد که ما مسلمانانیم.»

تظنیر همین مطلب در سخنان پیغمبر نیز آمده است. مسلم در صحیح و احمد در مسند از جابر روایت کنند که پیغمبر فرمود: هر که بعیرد و با خدا چیزی را انباز نسازد ببهشت درآید و آنکه با خدا چیزی را انباز کند بدوزخ رود. تاریخ نویسان گفته اند: هنگامیکه پیامبر مکه را فتح کرد زنان قریش برای بیعت نزد او آمدند پیغمبر گفت: با من بیعت کنید بدان شرط که چیزی را با خدا شریک نسازید. سرانجام قرآن هم حکم نهائی را درباره این موضوع صادر میکند و میگوید: «همانا خدا نمی آمرزد که انباز گرفته شود بدو، وی آمرزد آنچه فرو تراست از آن برای کسیکه میخواهد» پس اسلام عبادت پروردگار و انکار شریک است و معنی آن اینست که حق تعالى منزه است از اینکه چیزی در ربوبیت با او شریک شود. او پروردگار آسمانها و زمین و خداوند جهانیان است. حال ببینیم معنی رب و ربوبیت چیست: رغب لغوی معروف نویسد: رب در اصل بمعنی تربیت است و آن آفرینش و تکامل تدریجی موجودات است و رب جز به پروردگار که متکفل مصلحت موجودات است نگویند. برطبق گفته این لغوی، ربوبیت آفریدن اسباب و وسایل لازم است برای هر موجود تا بتدریج پرورش و تکامل یابد و بکمالی که هدف نهائی آنست برسد. پس پروردگار جهانیان قوه فعال مطلق دائمی است که هر لحظه وجود را چنانکه میخواهد بموجودات در طریق تصاعدی و تکاملی آنان افزایه میکند.

العالمین اذا هو القوة الفعالة الدائمة التي تبعث الوجود في كل لحظة بالصورة التي تشاء في طريقه التصاعدي المتسامي الى الكمال . فلنرجع البصر الى الكون على هذا الضوء و نلقى نظرة علمية فاحصة لنرى أن ما في الكون جميعاً من الخلية الصغيرة الى الانسان والحيوان في اوج تكامله، ومن الحبة في سنبلتها الى الشجرة في قمة شموخها ومن الذرة المتناهية الى اضخم احجام المادة، كل ذلك في حركة دائمة تتجذع في حلقات يتم بعضها بعضاً على مستوى تصاعدي الى قمة الكمال وانها وان تغيرت في اشكالها انما تربطها في انواعها و اجناسها و حدة النوع والجنس، ثم انها اخيراً ترتبط بوحدة التواجد والكينونة ، وان كانت الكثرة شكلاً ظاهراً لها. فالوجود كله مرتبط خاضع لقانون النمو والتكامل، جزئيه و كليه على حد السواء ، تتحرك كله نحو الكمال جزئيه و كليه على حد السواء . فالكمال اذا الهدف الاسمي لهذه الحركة التطورية الصاعدة لا يتخلف عن هذا القانون الكلي ذرة ، ولا تتقدم عليه اخرى، ولا وقفة هناك ولا تقهقر « ولله يسجد من في السموات والارض » ۱ ان هذا القانون الطبيعي والحركة الفطرية ليست شيئاً حاداً طارئاً و انما هو القاعدة الاساسية الثابتة المودعة في كنه الاشياء . فالانسان بخصائصه في نطفته، والشجرة الكاملة في بذرتها، و الكل ، يتحرك بالارادة ، من الارادة نحو الكمال « سنة الله التي قد دخلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلاً » ۲ . هذه هي الفطره وهذا هو الاسلام دين الفطرة الذي يحرك العقل لفهم الفطرة و قانونها الواحد، فيملاً القلب يقيناً بالوحدة الفعالة فيؤمن بالتوحيد، بالاصل الاول

هرگاه بجهان وجود نظر افکنیم و آنرا از دیدة علمی بررسی نمائیم مبینیم ، همه موجودات در عالم کون از یک سلول کوچک گرفته تا انسان و حیوان در اوج تکامل خود و از دانه‌ای که درخوشه است تا درختی که به نهایت بلندی خود رسیده است و از ذره‌ای که به درشت‌ترین اجسام عالم ماده تبدیل میشود، همه در حرکت همیشگی هستند و همچون حلقه‌هایی که یکی مکمل دیگری است بسوی اوج کمال روانند . این موجودات اگرچه در اشکال متفاوت و متغیرند ولی وحدت نوع و جنس آنها را در انواع و اجناس با یکدیگر مربوط می‌سازد و سرانجام با وحدت و کینونت با یکدیگر مرتبط میشوند هر چند که شکل ظاهری آنان کثرت است . پس در وجود هر موجود - با هر شکل و تشخیص جزئی که موجودات راست - بدیگری مربوط و در مقابل قانون نمو و تکامل خاضع است و موجودات از کلی و جزئی بسوی کمال حرکت میکنند . پس کمال هدف نهائی این حرکت تطوری تصاعدي است . و ذره‌ای از این قانون کلی تخلف ندارد هیچ وقته و بازگشتی نمیپذیرد . برای خدا سجده میکند آنچه در آسمانها و زمین است، این قانون طبیعی و حرکت فطری چیزی حادث و عرضی نیست بلکه قاعده‌ای اساسی و ثابت است که در کنه اشياء بودیعت نهاده است . انسان با خصائصی که در

والاخیر للاسلام « فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم » ۱
 فاذا كان الاسلام دين الفطرة كان من البديهي ان يكون ديننا انسانيا لكل انسان في كل
 زمان وكل مكان وعلى هذا فهو ارفع وانزه من ان يصطبغ بصبغة البيئة او القومية، او يختص
 بامة دون اخرى. بل هو دين الكل وكل الدين ولهذا كان نبيه آخر الانبياء وخاتم المرسلين،
 دين اختاره الله سبحانه لخلقه جميعاً، وقال لهم « ان الدين عند الله الاسلام » ۲ وقال « ومن يبتغ
 غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه » ۳ ولهذا نرى ان الله سبحانه وتعالى لا يخصص قوماً او شعباً
 دون آخر وانما يعمم الخطاب للانسان كافة فيقول: « يا ايها الانسان انك كادح الي ربك
 كدحاً فملاقيه » ۴ ويقول: « يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكروا نثى وجعلناكم شعوباً
 وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم » ۵ ويقول: « يا بني آدم لا يفتننكم الشيطان » ۶

والان ايها السادة الافاضل! وقد تكررتم على بهذا القدر من وقتكم العزيز، لا يسعني

نظفه دارد و درخت تناور با استعدادی که در آن نهفته است همه بنیروی اراده حرکت
 میکنند و از اراده بسوی کمال روانند « سنت پروردگار است که از پیش گذشت و هرگز
 دیگرگونی برای سنت خدایتعالی نیست » این است فطرت و این است اسلام دین فطرت
 که عقل را برای فهم فطرت و قانون یکسان آن تحریک میکند و دل را از یقین بوحدت
 فعال پرمی سازد تا بتوحید که اصل اول و آخر اسلام است ایمان آورد « آفرینش خداست
 که مردم را بدان آفریده و دیگرگونی برای آفرینش خدا نیست آنست دین راست درست ،
 و چون اسلام دین فطرت است بدهی است که دینی انسانی برای هر انسان در هر زمان
 و مکان است و بالاتر و منزّه تر از آنست که رنگ محیط و ملیت بپذیرد و بقومی خاص اختصاص
 یابد بلکه آن دین همه و همه دین است و از این جاست که پیامبرش نیز خاتم الانبیاء است
 دینی است که پروردگار آنرا برای همه آفریدگان برگزیده و گفته است : « همانا دین نزد
 خدا اسلام است » و گوید « و هر که بجوید بجز مسلمانی دینی پس هرگز پذیرفته نشود از او بدین
 جهت می بینیم پروردگار سبحانه و تعالی بهنگام خطاب قوم و ملتی خاص را مخاطب نمیسازد ،
 بلکه همه انسانها خطاب میکند و سخن خویش را بهمه مردم متوجه میفرماید و میگوید :
 « ای انسان همانا ، تو کوشنده ای بسوی پروردگارت کوشدنی پس دیدارکننده ای او را » ۴ و
 « ای مردم همانا ما فریدیم شما را از نری و ماده ای و گردانیدیم شما را شمیها و قبیلها تا
 یکدیگر را بشناسید همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارتین شماست » و میگوید :
 « ای پسران آدم مبدا بفرید شما را شیطان .

دانشمندان و حضار محترم ! اکنون ناگزیرم از بزرگواری و تواضع خاصی که نشان

- ۱- سوره روم آیه ۲۹ ۲- آل عمران آیه ۱۹ ۳- آل عمران آیه ۸۵
 ۴- سوره انشاق آیه ۶ ۵- سوره حجرات آیه ۱۳ ۶- سوره اعراف آیه ۲۶

الان اشكر لكم تفضلكم وتواضعكم بالانصات الى هذا البحث، الذي لا اخاله الا تحصيل حاصل بالنسبة لكم، وما انالا « كمستبضع تمرا الى هجر » وما كانت الا بضاعتكم ردت اليكم، وان هناك سؤال يعرض نفسه على الموقف وذلك انه اذا كان الاسلام دينا كليا للناس كافة على حد ما سبق ان قررنا، فلما اختار الله جلت ارادته جزيرة العرب واهلها بالذات لتكون منزلا للوحى و « لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم »^۱ و جواب هذا السؤال يضطرنى الى ان استمىح حضراتكم فى ان اجيب عنه فى لقائنا القادم ان شاء الله، حيث ندخل معا جزيرة العرب لنبحث عن الاسباب والامكانيات التى هيات فطرتها وفطرتهم لتقبل دين الفطرة الى حد التجاوب الكلى و الاندفاع الايجابى نحو الاقطار الاخرى .



دادید سپاسگزاری کنم و از اینکه وقت گرانبهای خود را با استماع سخنان بنده اختصاص دادید تشکر نمایم . می دانم که این بحث برای شما تحمیل حاصل و بقول معروف (زیره بکرمان بردن است) این کالای شماست که بخودتان برمیگردانم لیکن در اینجا ممکن است سئوالی پیش آید که اگر اسلام همچنان که گفتیم دین کلی و برای همه مردم است . چرا پروردگار جزیره العرب را برای نزول وحی اختیار فرمود ؟ و چرا قرآن بر مرد بزرگی و درسزمین آبادان و متعمدنی نازل نکردید ؟ .

چرا مردی یتیم بچنین سرافرازی نائل گشت از شما اجازه میخوام پاسخ این پرسش را در جلسه آینده پاسخ گویم و باهم به جزیره العرب برویم و از آن سرزمین و مردمش دیدن کنیم و ببینیم چه علل و عواملی موجب شد که مردم آن ناحیت دین فطرت را بپذیرند و آن را درسزمینهای دیگر منتشر سازند .